

مروری بر:

پدیدار شناسی و جامعه شناسی پدیداری

اکبر فریار*

«چکیده»

دیدگاه پدیدارشناسی در قلمرو فلسفی محدود نمانده و در طی نیم قرن اخیر به دلیل مبانی نظری خاص خود، علوم انسانی، از جمله جامعه‌شناسی را تحت تأثیر قرار داده است. این تأثیر در بُعد مندولوژیک چشمگیر بوده و در موضع مقابله با پوزیتیویسم، جامعه‌شناسی پدیداری را موجب گردیده و رهیافت‌های دیگری را نیز کم و بیش تأثیر بخشیده است. در عین حال، دیدگاه پدیدارشناسی در گستره علوم اجتماعی، از تحریف و کژفهمی در امان نبوده است. این مقاله به تحلیل اجمالی موارد فوق پرداخته و ضمن مرور بخشی از ترمینولوژی پدیدارشناسی، مبانی نظری و سوء برداشتهای جامعه‌شناسی پدیداری را برشمرده و آن را با اتنومتدولوژی مقایسه کرده است. نویسنده مقاله، در بخش پایانی به نقد و جمع‌بندی و نتیجه‌گیری پرداخته و نهایتاً بر ضرورت و ارزش وجود یک رهیافت کارگاهی در حوزه نظری جامعه‌شناسی تأکید کرده است.

طرح مسأله

مباحث جامعه شناسی پدیداری - دست کم در قلمرو دانشگاه‌های کشور ما - نسبتاً ناگشوده است. مفاهیم ظریف و غالباً انتزاعی پدیدار شناسی از یک سو، و نوجوانی و نوپایی ادبیات جامعه شناسی در این رابطه - بویژه به زبان فارسی - از سوی دیگر، بیانگر محدودیتهای پژوهشی و آموزشی این زمینه است. نارسائیه‌ها، زمانی آشکارتر می‌شوند که تنگناهای کاربردی و مطالعاتی جامعه شناسی پدیداری را به دلیل ابهامات مبانی فلسفی و روش شناختی آن، در نظر آوریم.

بیش از نیم قرن از تأسیس اسلوب تفکر پدیدار شناسی می‌گذرد و هنوز تعریف روشنی از این فلسفه نشده است (ورنو و دیگران، ترجمه مهدوی ۱۳۷۲ ص ۱۳) و این در حالی است که جامعه‌شناسیهای مبتنی بر، یا متأثر از آن، در جلوه‌های متعددی مطرح شده‌اند و در متون علمی ما نیز بدانها اشاره می‌شود.

آنچه در پی خواهد آمد، تلاشی است در جهت افزودن برگهایی چند به متون فارسی و کاستن از دشواریهایی که به‌طور معمول فرا راه دانشجویان جامعه شناسی در این رابطه است. و این، بدان معنی نیست که در صدد ابهام زدایی دانش پدیدار شناختی برآمده باشیم که این مهم، بر عهده بزرگان، و نهادهای است.

ضرورت افزودن به گردهنّه اطلاعات و غنی‌تر ساختن محیط یادگیری دانشجویان، و نیز، برانگیختن صاحب‌نظران در جهت ابهام‌زدایی، انگیزه و هدف این نوشتار را مشخص می‌کند. نگارنده سعی داشته با استفاده از روش مطالعات اسنادی، به این هدف نزدیک شود و در این راستا، لازم است از استادان بزرگواری که با مطالعه پیش نویس این مقاله، رهنمودهای ارزنده‌ای در تصحیح و تکمیل آن ارائه فرمودند صمیمانه تشکر شود.

همچنین در جهت ادای دین و فریضه اخلاقی، جا دارد اعتراف کنم تشویق و راهنماییهای استاد دکتر توسلی و مقاله بسیار دقیق و عالمانه ایشان، دستمایه اصلی تهیه این گزارش بوده است. ضمن ابراز احترام و قدرشناسی از ایشان، به دانشجویان محترم توصیه می‌کنم که مطالعه، یا باز مطالعه منابع زیر را بر این مقاله مقدم دارند:

* ورنو، روزه - ژان وال و دیگران: نگاهی به پدیدار شناسی و... - برگرفته و

رجمه یحیی مهدوی - انتشارات خوارزمی ۱۳۷۲.

** مجله فرهنگ - کتاب یازدهم [ویژه پدیدار شناسی] - موسسه تحقیقاتی و مطالعات فرهنگی ۱۳۷۱.

*** توسلی، غلام عباس - پدیدار شناسی و جامعه شناسی پدیدار شناسانه - امه علوم اجتماعی، دوره جدید، شماره ۲، جلد اول ۱۳۶۸، ص ۳۴-۱.

؛ کر چند نکته :

* مبانی جامعه شناسی پدیداری عمدتاً فلسفی است. توان گفت که این شعبه از جامعه شناسی از یک نظر، به معنای حضور فلسفه در جامعه شناسی است. چنان دیدگاه فلسفی که خود، اساساً با پیچیدگیها، در همتندگیها و ابهاماتش بتمامه قابل تحویل به نلمرو جامعه شناسی نمی باشد. لکن، آنچه باعث آمده که پدیدار شناسی با ویژگیهای فکرات هوسرلی آن، جاذبیت جامعه شناختی پیدا کند، تأکید و جهت گیریهای است که موسرل در دیدگاه فلسفی خویش به سوی جهان اجتماعی دارد و دقیقاً به همین لحاظ است، فلسفه و جامعه شناسی که گفته می شد از حدود یک قرن پیش با اعلام استقلال جامعه شناسی تمایز مشخصی پیدا کرده اند، بار دیگر، در نیمه قرن بیستم با مطرح شدن ندیشه های هوسرل، رجوع جامعه شناسی به فلسفه ناگزیر می شود. تا جایی که امروزه این نوع تفکر به وجود آمده است که اساساً تمایز فلسفه با علوم، در روش فلسفه است و به در موضوع آن، چرا که فلسفه نقش مهم و غیر قابل جایگزین در فهم موضوعات و دیده های اجتماعی به عهده داشته و در تبیین و تفسیر آنها یاور علوم اجتماعی است، از این دیدگاه، علوم اجتماعی بیش از هر معرفتی به فلسفه، قرابت و شباهت دارد (پیتروینچ، ترجمه سمت ۱۳۷۲).

* تجربه گرایان و کمال طلبان تک ساختی ممکن است خرده گیری کنند که طرح بانی فلسفی در این مقاله متناسب نشریات فلسفی است. برای پیشگیری از این انتقاد اروا، لازم است گفته شود که اولاً مباحث پدیدار شناختی ولو در قلمرو جامعه شناسی، ماهیتاً فلسفی است، از این روی، بحث و اشاره در باره زمینه ظهور و ترمینولوژی

پدیدارشناسی، دست کم برای دانشجویان علوم اجتماعی از ضرورت و اهمیت فراوانی برخوردار است. ثانیاً همین مباحث به اصطلاح فلسفی عمدتاً از متون جامعه‌شناختی استنباط یا ترجمه شده‌است و سهم متون فلسفی در تهیه این گزارش، تقریباً ناچیز بود. است.

* نکته دیگر این که، مقاله حاضر، انتظار متوقعان آرمانی که خلاقیت و نوآوری همواره در آثار دیگران جستجو می‌کنند، برآورده نمی‌سازد، اما همان‌گونه که هدف این نوشتار است ممکن است در ایضاح پاره‌ای مفاهیم و تحلیل و نقد جامعه‌شناسی پدیداری، نکات مفید و احیاناً تازه‌ای برای دانش پژوهان این زمینه، در برداشته باشد. بویژه به دلیل آن که سعی شده با استفاده از منابع انگلیسی، در حد امکان از تکرار غیر ضروری مطالب متون موجود فارسی پرهیز شود.

* براساس ملاحظات فوق، آنچه در این گزارش از نظرتان می‌گذرد عبارت است از تحلیل مجملی از اندیشه‌های هوسرل، مرور برخی از اصطلاحات پدیدار شناختی سوء برداشتها، جامعه‌شناسی پدیداری و مقایسه آن با اتنومتدولوژی، تحلیل و نقد جامعه‌شناسی پدیداری، و واپسین کلام آن در اساس، یک جمع‌بندی و نتیجه‌گیری کلی از مباحث مختصر آن است.

* نکته آخر در باره لزوم دقت و نکته‌سنجی به هنگام مطالعات پدیدار شناسی است. مارشال مک لوهان در تحلیل رسانه‌های ارتباطی، نوشتار و بویژه کتاب را در اصطلاح خویش، در شمار رسانه‌های گرم به حساب آورده و حتی آن را به سرب مذاب تشبیه می‌کند. در باره متون پدیدار شناختی، بی‌مناسبت نیست اگر به مطایبه گفته شود که متون مزبور بر خلاف نظر مک - لوهان، نه گرم، بلکه بسیار سرد می‌نماید. چرا که تأمل، دقت، باریک بینی و مشارکت ذهنی مخاطب را می‌طلبد تا که از طریق پروراندن مفاهیم و به اصطلاح، گرم کردن آن، پیامهای منطوی این گونه متون دریافت گردد. باشد که در کنار منابع محدود دانشگاهی به زبان فارسی، این مختصر نیز مقبول اهل نظر و مورد دقت و استفاده دانشجویان جامعه‌شناسی قرار گیرد.

تحلیل مجملی از اندیشه‌های هوسرل^(۱)

رانتز برتانو F.Brentano (۱۸۳۸-۱۹۷۱)، استاد ادوموند هوسرل E.Husserl (۱۸۵۹-۱۹۳۸)، در مخالفت با ایدآلیسم آلمانی، علم را بر متافیزیک ترجیح می‌داد. برتانو می‌گفت «باید اول بدانیم انسان چگونه می‌اندیشد» هوسرل، تحت تأثیر وی، کوشید تا فلسفه را چون «یک علم کامل» برپای دارد. دیدگاه فلسفی او تا حد زیادی

(۱) ادوموند گوستا و آلبرخت هوسرل در سال ۱۸۵۹ در موراوای اتریش (که اکنون ضمیمه خاک چک و اسلواکی است) به دنیا آمد. او فرزند یک تاجر ثروتمند یهودی بود. در ابتدا به ریاضیات و نجوم علاقه داشت. از سال ۱۸۷۶-۱۸۷۷ دانشجوی ریاضیات دانشگاه لایپزیک بود. در همین دانشگاه بود که وی در سخنرانی‌های ویلهلم ویت W. Wundt حاضر می‌شد، سپس به برلین رفت و به ادامه تحصیل در فلسفه ریاضیات پرداخت در ۲۳ الگی (به سال ۱۸۸۲) دکترای خود را در رشته ریاضیات با رساله‌ای تحت عنوان Contributions to the theory of the calculus of variation دریافت کرد. مدت کوتاهی استادیار ریاضیات بود و پس از آن به وین برگشت در همان آن تحت تأثیر فلسفه برتانو Franz Brentano کشیش، فیلسوف و روانشناس اتریشی قرار گرفت.

فلسفه برتانو به «Psychognosy» یا «مطالعه ژرف روان» معروف بود و براساس حین‌التفاتی Intentionali و طبقه‌بندی پدیده‌های روانی بنا شده بود هوسرل، چند سالی (۱۸۹۱-۱۸۸۷) در دانشگاه‌های Hal بود و بعد به استادی دانشگاه گوتینگن Göttingen درآمد. سرانجام از ۵۷ تا ۷۰ سالگی، یعنی تا زمان نشستگی (۱۹۲۹-۱۹۱۶) در دانشگاه فرایبورگ (Freiburg) تدریس می‌کرد (لیونز ۱۹۶۸). هوسرل در طی سدهات دانشگاهی خود، با ریکرت، ماکس وبر و زیمل، دوستی و ارتباط نزدیک داشت و از مانی بود که برای تثبیت موفقیت دانشگاهی زیمل همکاری و مساعدت می‌کرد (کوزر، ترجمه ثلاثی ۱۳۶۸، ص ۲۱).

هوسرل با این که در جوانی از کیش یهود، به مذهب پروتستان گرویده بود. اما رژیم نازی او را سرانجام ویدی تشخیص داد. وی در سالیان آخر عمر از قدر و احترام شایسته خویش، محروم ماند و بر اثر کوششها و ماعدتهای تهورآمیز تنی چند از دوستان خود توانست هزاران صفحه دست نوشته‌های خود را از دسترس یسم محافظت کند. از این آثار، هم اکنون در دانشگاه لوون Louvain بلژیک یا عنوان آرشیو هوسرل نگهداری شود (لیونز ۱۹۶۸). هوسرل در حدود ۸۵ سالگی به سال ۱۹۳۸ وفات یافت.

آثار و اندیشه‌های هوسرل نه تنها در زمینه فلسفه بلکه در جامعه‌شناسی و روان‌شناسی از نفوذ و مبت شایان توجهی برخوردار گردیده است. به‌طور کلی توان گفت که هوسرل با دیدگاه ویژه خود موقعیت اندای را در میان اندیشمندان غرب به دست آورده است. آلفرد شوتر، برگر، لاکسن، گارفینکل... و نیز ماکس ر. کارل مانهایم و یرکانند... از جمله اندیشمندانی هستند که به‌طور مستقیم یا غیر مستقیم از دیدگاه هوسرل یر پذیرفته‌اند.

ساختار ذهنی هوسرل یک ساختار ریاضی است. وی مفاهیم ذهنی خود را با حال و خوی ریاضی به رت خشک آن بیان می‌کند بی آنکه از ریاضیات سخنی به میان آورده باشد. شاید به همین دلیل بود که کارل هایم اندیشه‌های هوسرل را مع‌الواسطه از شاگرد پرشور وی یعنی ماکس شلر دریافت کرده است.

صورت تحول یافته و متکاملی از افکار برنتانوست (توماس، ترجمه بدره‌ای ۱۳۶۵ ص ۹۴ و ۴۳۳).

زمینه پیدایش دیدگاه پدیدار شناختی را باید در شرایط حاکم بر اروپای قرن ۱۹ میلادی جستجو کرد. طی این قرن، توسعه سرمایه‌دار صنعتی اروپای غربی با تحوّل و گسترش عظیم علوم محض و علوم کاربردی مقارن بوده است. تجربه باوری Empiricism منطبق بر دیدگاه اثبات‌گرایی Positivism، رویکرد مسلط در تلاشهای علمی به شمار می‌آمد. علوم از لحاظ ماهیت و کارکرد، جز برای دیدگاه معتبر نبود. گستره تبیین پوزیتیویستی از علوم طبیعی فراتر رفته و تأکید بر آن، حتی در علوم اجتماعی و برحوزه عمل انسانی نیز سایه افکن بود تا جایی که تمامی علوم بشری به داشتن مبنایی تجربی فراخوانده می‌شدند. این شرایط دو نتیجه عمده رابه دنبال داشت:

● به اشکال دیگر معرفت، چون دین و فلسفه مابعدالطبیّه ارج و بهای نازلی تعلق می‌گرفت و این قبیل معارف انسانی از دیدگاه علوم پوزیتیویستی، نا معتبر تلقی می‌شدند.

● دیدگاه پوزیتیویستی حاکم بر مجامع علمی اروپای غربی در قرن ۱۹، بر مشابّهت و یکسانی روش شناختی بین علوم طبیعی و علوم انسانی تأکید می‌ورزید. بر این اساس، کنش انسانی نیز، چون یک رویداد عینی، می‌بایست از طریق به کارگیری روشهای علوم طبیعی، یعنی نفی و اثبات بر پایه داده‌های حسی، بررسی می‌شد تا قوانین حاکم بر کنشهای انسانی براساس آن کشف و استنتاج گردند (جانسون و دیگران ۱۹۸۴ ص ۷۷-۷۸).

پدیدار شناسی از جمله مهمترین واکنشهایی است که در موضع مقابله و تصحیح پوزیتیویسم مسلط بر قرن ۱۹ اروپا، به وجود آمده است هوسرل، با طرد دیدگاه پوزیتیویستی، این هشدار را مطرح کرد که فلسفه اثبات‌گرا، علوم را با بحران مواجه ساخته است. وی در اثر خود با عنوان «بحران علوم اروپایی و پدیدار شناسی متعالی» (The Crisis of the European Sciences and Transcendental phenomenology) به در نکته اساسی تأکید ورزیده است.

□ مفهوم علم ارزش‌گریز "Value-free" از توجّه به هدفهای انسانی غافل مانده .. اهدافی که اساساً علم، خود، به خاطر آنها به وجود آمده است. علم ارزش‌گریز، به دلیل همین غفلت، به تعهدات اخلاقی خود در قبال خرد انسانی پشت کرده است.

□ □ مفاهیم اثباتی یا عینی از ماهیّت واقعیت "Nature of reality" و نیز از ماهیّت روش علمی، با امتزاج اندیشه‌ها و مفاهیم مربوط به واقعیت با خود واقعیت، به یک خبط نیادی دامن زده است. به عنوان مثال:

آنها که مفهوم «طبقه اجتماعی» را به منظور قابل فهم ساختن دنیای خودشان به کار می‌برند به خطا چنین می‌انگارند که مفهوم طبقه اجتماعی، بخشی از واقعیت ملموس را انضمامی دنیای آنها است. این گناه مادیت بخشیدن و شیئی‌پنداری Reification است. ریا به بیان و ابتهد، یک «تجسّم نابجا» Misplaced Concreteness است (جانسون و دیگران ۱۹۸۴، ص ۷۸).

هوسول، در پدیدارشناسی خود، برای رهایی از این مغلطه، طرح سوال مبنایی علم را تغییر داده یعنی به جای طرح سوال «واقعیت چیست؟» این سوال را طرح کرده است که:

«واقعیت، چگونه به وسیله عملیات ذهن، به صورت یک موضوع شناخته و علوم در می‌آید؟».

سؤال فوق ناظر بر این معنی است که ما، در جریان تلاش برای ساختن ندیشه‌های مان از چیستی واقعیت، چگونه عمل می‌کنیم؟. این سوال نخستین علم که واقعیت چیست؟» در دیدگاه هوسول، از لحاظ منطقی، یک سوال پوچ و بی معنی است. وی ادعا می‌کند که با طرح نخستین سوال، با عنوان واقعیت چیست؟ به ناحق، چنین وانمود می‌شود که ماقادر هستیم وجودیک واقعیت مادی راپیش از آن که درباره نیندیشیم، بشناسیم. برای مثال:

نظریه تطوّر، پیدایش «آگاهی» را به عنوان نتیجه و برآمد تغییرات مادی تبیین می‌کند. لکن ما فقط در حالی می‌توانیم به این امر پی ببریم که در معرض عملیات ساسی «آگاهی» قرار بگیریم. یعنی، تنها از طریق «آگاهی» است که ما قادر به شناخت

جهان ناآگاه (جهان غیر انسانی) هستیم، از این روی، بی وجود «آگاهی» به شناخت جهان قادر نخواهیم بود (جانسون و دیگران ۱۹۸۴).

استدلال هوسرل این است که، احکام و قضایای مربوط به واقعیت برونی عینی هیچ‌گاه نمی‌توانند از طرح حدود آگاهی انسانی امتناع ورزند... اساسی‌ترین دلالت ضمنی Implication پدیدار شناسی از این روی، عبارت از این است که افعال شناسنده Objects that are Act of Knowing، و نیز عیون یا موضوعات شناخته و معلوم، یعنی Known human، حاصل و نتیجه آگاهی انسان هستند. و بر این اساس، هم افعالی که منتج به شناخت می‌شوند و هم متعلق شناسایی، هر دو، محصول حیث التفاتی انسان human Intentionality محسوب می‌شوند. نزد هوسرل، تمییز بین دو سوال: ماهیت واقعیت چیست؟ و چگونه واقعیت را می‌شناسیم؟ یک تمییز ناروا و غیر واقعی است. چرا که چستی واقعیت در گرو طریقه شناخت آن واقعیت است. این که، ما چگونه بخواهیم واقعیت را بشناسیم چستی آنرا تعیین می‌کند (جانسون و دیگران ۱۹۸۴). بدین ترتیب، هوسرل، میان ذهن و عین، وجود و ماهیت، فاعل و متعلق شناسایی، فائل به تفکیک نیست. [...] چگونه ممکن است از واقعیت محض، خبر داده شود؟ یعنی، چگونه می‌توان از واقعیتی که هنوز متعلق شناسایی واقعی نشده و از ذهنی که هنوز شناسنده چیزی نیست صحبت کرد (نوالی ۱۳۶۹). این مطالعات فلسفی

به‌طور کلی، پدیدار شناسی، تقدّم جهان بر آگاهی انسان را انکار نمی‌کند. بلکه به تعلیق و پالایش داده‌های پیشین جای گرفته از این جهان در آگاهی - وقتی که در مقام شناخت برمی‌آیم - تأکید دارد. هدف اساسی شناخت از این دیدگاه، تمرکز بر شیوه‌هایی است که ما از طریق آن به شناخت عینیّت دست می‌یازیم، یعنی چگونگی تلاقی عین و ذهن در بستر آگاهی، و لازمه آن، این است که در این راستا چیزی را نباید بدیهی و مسلم Taken for granted انگاشت.

هوسرل در این رابطه، مسائل اصلی و بنیادی معرفت را در واقع تلفیق می‌کند، تلفیق فاعل شناسایی و متعلق شناسایی... از دیدگاه وی چستی و ماهیت واقعیت، در چگونگی شناخت آن نهفته است. از این روی، لازم می‌آید که در دستیازی به شناخت

ناب یعنی شناخت بی واسطه، به طرد و تعلیق نگرش طبیعی مجهز باشیم.

مرور برخی از اصطلاحات پدیدار شناسی

دیدگاه طبیعی (نگرش طبیعی): Natural Stand Point (Natural Attitude)

از جهتی می‌توان گفت که، دیدگاه فلسفی هوسرل من حیث‌المجموع در ماهیت خود اجتماعی است. وی معتقد است که مردم به طور کلی، جهان را به منزله یک مجموعه بسیار منظم می‌انگارند. و این در حالی است که آنان خودشان، همواره به انتظام بخشی فراگرد کاملاً پیچیده جهان اجتماعی مشغول هستند، بی آن که، متوجه کار خود باشند. اصطلاح دیدگاه طبیعی، ناظر بر همین مفهوم است. بدین ترتیب، مردم، از دیدگاه پدیدار شناسی، غالباً از این نکته غافل هستند که خود دائماً مشغول نظم‌بخشی سپهر اجتماعی هستند و معمولاً سوالی هم در این رابطه، نزد خویش مطرح نمی‌کنند (ریترز ۱۹۸۸، ۲۰۶).

تاز عمومی دیدگاه طبیعی مشتمل بر این معنی است که از نظر کنشگران اجتماعی، جهان به طور طبیعی دارای نظم است بی آن که، استشعار به این نکته نزد آنان وجود داشته باشد که این خود آنان هستند که این نظم را در ذهن پرورانده و ایجاد کرده‌اند. چرا که نظم به طور طبیعی وجود ندارد، بلکه ساخته و پرداخته کنشگران اجتماعی و حاصل ذهنیت آنان است و این چیزی است که می‌توان آن را مهم‌ترین موضوع در تحقیقات پدیدار شناختی دانست. نگرش طبیعی، از طریق دیدگاه‌های عام و مشترک کنشگران زندگی اجتماعی طی مراودات روزمره آنان شکل می‌گیرد. و از آن، در چارچوب پدیدار شناسی به عنوان مُخَل و مانعی در راستای کشف فراگردها و حصول معرفت معتبر سخن به میان می‌آید. چرا که این نگرش طبیعی، مانع از آن می‌شود که کنشگران به چگونگی نقش خود در ایجاد فراگرد پدیداری متعلق شناسائی، واقف گردند. و دقیقاً در این رابطه است که هوسرل به تقلیل پدیدارشناختی Phenomenological Reductionism و به

اصطلاح دیگر «آرمان بی پیشفرضی» Ideal of Presuppositionlessness تمسک می‌جوید (رندل و دیگران، ترجمه اعلم ۱۳۶۳، ص ۱۰۱).

«تقلیل پدیدار شناختی» یا «آرمان بی پیشفرضی»

طریقه مخصوص هوسرل که خود آن را به عنوان دهلیز فلسفه خود خوانده (ورنو و دیگران، ترجمه مهدوی ۱۳۷۲، ص ۲۹)، «تأویل پدیدار شناسی استعلایی» است. مقدمتاً لازم است گفته شود، چیزهایی را که بدان «التفات» می‌کنیم امکان دارد وجود خارجی داشته باشند نظیر هزارها مورد که در زندگی روزمره با آنها سروکار داریم و یا چیزهایی هستند که احتمالاً در زمان و مکان وجود ندارند چون: سیمرخ یا اژدهای بالدار... در هر حال، مجموعه‌ای از باورها، تصورات و اشیاء وجود دارند که ما از طریق «التفات» بدانها، با دنیای خارج پیوند می‌خوریم و این به مفهوم دیدگاه طبیعی ماست. دیدگاه طبیعی ما، غالباً به گذشته‌های دور و نزدیک ما مربوطند و در اقع پیشفرضهایی هستند که ما در قبال آنها نوعی تعهد Commitment داریم، سوال اساسی این است که ما در مقام شناخت و تحلیل، علی‌رغم وجود این پیشفرضها، چگونه می‌توانیم به پدیده شناسی ناب یعنی Pure Phenomenology نائل آییم (رندل و دیگران، ترجمه اعلم ۱۳۶۳، ص ۱۰۱).

هوسرل، پالودن آگاهی، یعنی ترک تعهدات و بیوستن به آرمان بی پیشفرضی را در این رابطه ضروری می‌داند. حصول این شرایط از دیدگاه وی، از طریق معلق گذاشتن یا کنار زدن و به نوعی بی اثر ساختن داده‌های پیشین و جای گرفته در آگاهی، امکان پذیر است و این جداسازی موقت پیشفرضها یا به اصطلاح داخل پراتز قرار دادن آنها را، هوسرل «تقلیل پدیدار شناختی» می‌نامد.

البته یک تذکر مهم در این رابطه لازم می‌آید و آن این که، لازم است به این نکته توجه کنیم که تقلیل‌گرایی در اصطلاح هوسرلی آن، با آنچه در گستره علوم اجتماعی و طبیعی رایج و متداول است تفاوت اساسی دارد.

در مباحث علم متعارف، تقلیل یا تحویل Reduction در مجموع به عمده ساختن یکی از وجوه متعدد پدیده در تحلیل و تبیین شامل می‌شود مثلاً وقتی فیزیولوژیستها درصد برمی‌آیند تا فراگرد بنیانی حیات را بر اساس یافته‌های فیزیکیوشیمی جستجو یا تبیین کنند دچار تقلیل‌گرایی می‌شوند مثال متداول در حوزه علوم اجتماعی تقلیل‌گرایی مارکس به مبانی مادی و اقتصادی در تبیین پدیده‌های تاریخی - اجتماعی است. درحالی که در حوزه پدیدارشناسی تقلیل‌گرایی مفهومی کاملاً ویژه و متفاوت با دیدگاه رایج در علم متعارف دارد:

۱. . . منظور از تقلیل در این جا، یعنی بازگشت به ریشه نخستین پدیده، برای شناخت رسوبات معنایی بعدی که به آن ملحق می‌گردند. بدین ترتیب، پدیده در نهایت، در کلیت وجودی خویش مورد ملاحظه قرار می‌گیرد. . . . (ابراهیمی ۱۳۶۸، ص ۴۰-۳۹). [می‌توان گفت فکر تأویل "Reduction" یا تعلیق "Epoche" در مرکز فلسفه پدیدارشناسی قرار گرفته و مراد از آن، در میان پاراتنژ گذاشتن یا عزل نظر از بعضی احکام و بعضی معلومات و توقیف و تعلیق آنهاست..... مفسران آراء هوسرل حدود شش نوع تأویل یا ردّ و ارجاع در آن فلسفه یافته‌اند که ما فقط از سه نوع اصلی آن یاد می‌کنیم یکی تأویل فلسفی که ذهن یا کنار گذاشتن تمام سیستمها، فقط به عین اشیاء توجه می‌کند، دیگری تأویل پدیدارشناسی است که با توقیف و تعلیق اعتماد به وجود جهان، ذهن فقط مواجه با صرف پدیدار است. سوّمی ردّ و ارجاع به ذات یا تأویل به تصور و معنی است که بر حسب آن، امور نا ضروری ممکن، بین‌الهالین قرار می‌گیرد و ذات آنها برای ذهن مشکوف می‌گردد (ورنو و دیگران، ترجمه مهدوی ۱۳۷۲ ص ۲۶ - ۲۵).]

مفهوم علم

از دید هوسرل علما نیز مادامی که قادر نباشند بر نگرش طبیعی خود فائق آیند، این فراگرد از دید آنان مخفی خواهد ماند. از این روی، وی تأکید می‌کند که فلاسفه برای

دستیابی به اساسی‌ترین جنبه‌های آگاهی باید بتوانند «نگرش طبیعی» را کنا زده و به اصطلاح آن را به تعویق، داخل پرانتز ("Bracket") قرار دهند. نگرش طبیعی نزد هوسرل منبع تحریف و خطا (distortion & Bias) در شناخت پدیدارهاست

یکی از جهت‌گیریهای کلیدی هوسرل، مطالعه علمی شالوده ساختار آگاهی است. وی قصد داشت که فلسفه را به مرحله‌ای علم توانمند و سختگیر Rigorous Science ارتقاء دهد. (ریترز «به نقل از کوکلمن» ۱۹۸۴، ص ۲۰۶). «علم» نزد هوسرل مترادف تجربه‌گرایی و آمار شمرده نمی‌شد در واقع او نگران این بود که علم منحصر به تجربه‌گرایی و آمار، «آگاهی» را به عنوان یک هدف قابل مذاقه علمی طرد می‌کند. و چنین علمی، نهایتاً یا بیش از حدّ متافیزیکی شده و یا به چیزی صرفاً مادی تبدیل می‌شود.

منظور هوسرل از «علم»، فلسفه‌ای بود که توانمند و سختگیر و سیستماتیک و نقّاد باشد و پدیدار شناسان بتوانند بدان طریق، به دانش معتبر مطلق از ساختار اساسی «آگاهی» دست یابند. یک چنین جهت‌گیری به طرف علم، دو اثر بر پدیدارشناسان معاصر برجای گذاشت:

- (۱) بیشتر جامعه شناسان پدیداری، از به کارگیری ابراز مدرن تحقیق، نظیر آمار پیشرفته و کامپیوتر در تحقیقات اجتماعی روی گردان شدند و تعمق جدی و سیستماتیک بر روی ماهیت و تشکّل آگاهی را بر مطالعات دیگر، ترجیح دادند.
- (۲) پدیدارشناسان مدرن، دیگر از اشراق مبهم و کم مایه و نیم‌بند، طرفداری نکردند و فلسفه پردازی را امری خطرناک و سیستماتیک و توانمند و سختگیر شمردند (ریترز ۱۹۸۴، ص ۲۰۶).

آگاهی Consciousness:

تمامی آنچه به شناخت آدمی در می‌آید، براساس آگاهی است و تنها با وقوف بر این مفهوم است که می‌توان نظریه‌ای مطمئن در باره شناخت را پی‌ریزی کرد. آگاهی به

مفهوم عام و غیر فلسفی آن، به [... وضع آدمی در حالتی که توانائیهای دیدن، شنیدن، احساس کردن و اندیشیدن‌اش به طور عادی کار می‌کنند (براس و دیگران، ویرایش پاشایی ۱۳۶۹، ص ۷۲۸).] اطلاق می‌گردد که مترادف هشیاری است. لکن به مفهوم خاص آن در پدیدار شناسی، یک امر رابطه‌ای است (رابطهٔ توأمان ذهن و عین) چرا که در قلمرو پدیدار شناسی، ذهن و عین به‌طور محض و مستقل از هم مطرح نمی‌شوند. [... این مفهوم، نه فقط ضمیر یا وجدان ما، بلکه ماهیت و سرشت آگاهی ما از خودمان و از جهان زندگی و روابط میان وجدانها را شامل می‌شود... پدیدار شناسی، آگاهی را پلی میان ذهن و عین می‌داند که آن دو وجه را به صورت واحدی درمی‌آورد... صحبت سر آن نیست که ذهن را در برابر شیئی قرار دهیم و بپرسیم، چگونه ممکن است یکی را توسط دیگری شناخت برای شناخت باید از خود وجدان آغاز کنیم که به تمام معنی از رابطهٔ یک عمل معنی‌دار و یک شیئی، تشکیل شده است. آگاهی، سرچشمهٔ همهٔ هستی‌ها و موجب ارتباط همهٔ هستی‌ها با هم است (توسلی ۱۳۶۸، ص ۱۴ - ۱۳).]

خود متعالی Transcendental Ego

پدیدار شناسی هوسرل، خود را متعهد نفوذ به لایه‌های مختلفی می‌داند که کنشگران آنها را برای ساختار اصلی آگاهی، در دنیای واقعی بنا نهاده‌اند. و برای رسیدن به این هدف، گفته شد که پدیدار شناسان ناگزیرند با نگرشهای طبیعی متارکه کرده آن را کنار بگذارند و این خود، وظیفه‌ای است بس دشوار... هدف نهایی هوسرل این بود که از فراسوی لایه‌ها به ملاحظهٔ خاصیت‌های بنیانی «خود متعالی» دست یابد. یعنی خود متعالی در تمامی خالصی و نابی آن. به بیان دیگر، هوسرل، علاقه‌مند شکل ناب آگاهی، عاری از هرگونه محتوی تجربی آن بود (خود متعالی).

اندیشهٔ «خود متعالی»، منعکس‌کنندهٔ علاقهٔ هوسرل برای دستیابی به خاصیت‌های بنیادی و تغییرناپذیر آگاهی انسانی است درک هوسرل از آگاهی، یک درک ذهنی متافیزیک از آن نیست. آگاهی نزد وی نه یک چیز یا یک مکان، بلکه یک فراگرد

است. هوسرل آگاهی را نه در کله کنشگر، بلکه در رابطه وی با موضوع شناسایی اش "object" در صحنه دنیا جستجوی می‌کرد (ریتزر ۱۹۸۸، ص ۲۰۷ - ۲۰۶). وی این توجه را در بیان خود از حیث التفاتی "Intentionality" بازگو کرده است.

"Intentionality" حیث التفاتی

«آگاهی» نزد هوسرل، همواره منطوی نوعی توجه و قصدمندی است. آگاهی پیوسته از چیزی یا موضوعی مطرح می‌شود. یعنی در رابطه فیما بین کنشگر و موضوع شناسایی است که «آگاهی» تجلی می‌کند. به عبارت دیگر، آگاهی یک امر درونی برای کنشگر نیست بلکه برای وی، یک امر رابطه‌ای است.

فرا تراز این، معنا meaning امر ذاتی و لاینفک موضوع شناسایی (object) نیست بلکه معنا در رابطه بین کنشگران و موضوع شناسایی پدید می‌آید. پس ساخته شدن معنا یک فراگرد است. این درک، که آگاهی به عنوان یک فراگرد، به موضوع شناسایی معنا می‌بخشد، در محور و مرکز نقل و در قلب جامعه شناسی پدیداری معاصر قرار گرفته است^(۱) (ریتزر، پیشین ص ۲۰۷).

از دیدگاه پدیدار شناختی، آگاهی همیشه ملتفت Intentional است و همواره در رابطه با چیزی است. درونه آگاهی را پیوسته چیزی از سنخ عین و موضوع Object و یا از سنخ داده datum تشکیل می‌دهد. Ritzer معتقد است که آلفرد شوتز، در مطالعه «آگاهی» به این امر متوجه بود که آگاهی، از طریق زبان خاص، سنخ بندیها و دستورالعملهای فرهنگ وسیع، محدود می‌گردد. این گونه جهت‌گیری شوتز، جامعه شناسایی را تحت تأثیر قرار داد که علی‌رغم اعتقاد به خلاقیت کنشگران، به نیروهایی توجه داشتند که این خلاقیت را شکل داده و محدود می‌سازد این قبیل جامعه شناسان قصد داشتند اثرات محدود کننده پدیده‌های فرهنگی را بر آگاهی، مطرح سازند (ریتزر

(۱) توجه به «معنا» کارهای لودویک ویتگنشتاین (۱۹۵۶ - ۱۸۸۷) را تداعی می‌کند که معتقد بود: لازمه درست اندیشیدن، فهم روشن لغات است. زبان و رفتار اجتماعی، به شدت در هم تنیده‌اند. وی زبان را بر همه مبانی اجتماعی مقدم می‌دانست (توماس، ترجمه بدره‌ای ۱۳۶۵ ص ۴۱۷).

۱۹۸۸، ص ۲۰۸ و ۲۰۴). در این رابطه، اتنومتدولوژیستها، اعتنای کمتری به محدود کنندگی فرهنگ دارند. آنها کنشگران را موجوداتی خلاق، به تصوّر آورده‌اند لکن «فریمن» اعتقاد دارد که کنشگر از دیدگاه شوتر، خلاق تر است (همانجا، ص ۲۰۴).

«پدیدار» Phenomenon

«فنونم» از واژه یونانی "Phainemenon" به مفهوم To show (نشان دادن و به نمایش گذاشتن) است و "Phenomenon" (آنچه ظاهر می‌شود) از آن واژه ساخته شده است. از دیدگاه پدیدار شناسی که زادگاه آن آلمان و موسس آن هوسرل می‌باشد، مفهوم «پدیدار» در تأکید بر آگاهی ملتفت و یگانگی ذهن و عین معنی می‌شود (مک لئود، ۱۹۶۸). پدیدار، از هر آنچه که در زمان و مکان بر ما رخ دهد، در تلاقی توأمان ذهن و عین حاصل می‌گردد، امر مستقلی نیست بلکه برآیند برخورد فاعل و متعلق شناسایی (سوژه و اوبژه) است. بدین ترتیب، توان گفت که پدیدار شناسی با نفی پندارگرایی (ایدالیسم) از یک سو و واقع گرایی (رنالیسم) از سوی دیگر به طور فرادئی، بایگانگی یا تلاقی توأمان آنها در گستره آگاهی، عملاً به نوعی توافق و سازش و همسویی می‌گراید.. پدیدار، نه در ماست و نه بر ما و بیرون از ما، بلکه در رابطه ما و دنیای واقعی ماست که متجلی در گستره آگاهی است. به سخنی کوتاه، پدیدار امری «رابطه‌ای» است در پیوستاری با نام «عین - ذهن».

یادآوری این نکته لازم است که بین پدیدار و واقعیت باید قائل به تمیز شد، پدیدار با ادراک حادث می‌شود و بدین لحاظ مستمراً در مظان تغییر و دگرگونی است و پایانی بر آن متصور نیست این مفهوم با واقعیت به معنی مصطلح آن (مثلاً در جامعه شناسی دورکیمی) کاملاً متمایز و متفاوت است، چرا که واقعیت به این معنی بیشتر به تجارب حسی انسان مربوط می‌گردد یعنی امکان دگرگونی مداوم بر چنین تجربه‌ای متصور نیست، در حالی که پدیدار ماهیتاً به طور ناگزیر متکامل و تغییر پذیر است.

سوء برداشتها و غلط اندازیه‌ها

هیپ و روث (Heap & Roth ۱۹۷۳) خاطر نشان می‌کنند که بسیاری از جامعه شناسان عصر حاضر که در سنت‌های هوسرلی کار می‌کنند، زیان بسیاری بر جهت گیریهای اصلی وی وارد ساخته‌اند. مساله مهم از نظر آنان این است که بسیاری از جامعه شناسان ترمینولوژی هوسرل و پدیدارشناسان اصلی را با یک برداشت سطحی و ساده‌گیرانه‌ای مورد استفاده قرار داده‌اند که به چند مورد آن (ریترز ۱۹۸۸ ص ۲۰۸ - ۲۰۷) به عنوان مثال اشاره می‌شود:

التفات "Intention"

همین اصطلاح هوسرل مورد بدفهمی و سوء تفسیر قرار گرفته است. برخی از جامعه شناسان، وقتی امور جریان عادی خود را برای کنشگران طی می‌کند به‌طور ساده گیرانه‌ای مفهوم «التفات» را تفسیر کرده‌اند و مواقعی هم که با مسائل جدی در جهان اجتماعی روبرو بوده‌اند مفهوم آنرا به بازی گرفته‌اند، در حالی که مفهوم «حیث التفاتی» در نزد هوسرل این گونه نبوده است که گاهی آشکار و گاهی نهان شود. آگاهی نزد هوسرل، همواره در برگیرنده حیث التفاتی و یک موضوع شناسایی بوده است. برخی از جامعه شناسان، این گونه می‌اندیشند که گویی حیث التفاتی، توان التفات کنشگر به موضوعات مورد شناسایی است. بطوری که ممکن است آنها این التفات را اعمال نکنند، یا احتمالاً اعمال نکنند... در هر حال از این که، کنشگر، التفاتی را اعمال می‌کند یا نه، یادداشت بردارند و آن را دستکاری کنند که مثلاً آگاهی آنان متضمن حیث التفاتی است... در حالی که، طبق گفته هیپ و روث، «التفات» پیش از تجلی آن، از مشخصه‌های بنیانی آگاهی است. به بیان دیگر، آگاهی با التفات جهت دار نمی‌شود بلکه خود، بنیاناً «ملتفت» Intentional است.

Reduction، تقلیل، تحویل

نزد برخی جامعه‌شناسان «تقلیل» به معنی عمده کردن یک جنبه از دنیای واقعی نسبت به جنبه‌های دیگر آن است. همان‌گونه که به عنوان مثال، مارکس تحلیل زندگی اجتماعی آن را به مبانی مادی و اقتصادی تقلیل داده است. تقلیل در پدیدار شناسی به مفهوم مصطلح آن در زمینه سایر علوم یعنی، تقلیل در محدوده دنیای تجربی نیست، بلکه به مفهوم کنار گذاشتن تمامی محدوده دنیای تجربی برای دستیابی به ریشه و اساس و بنیان «آگاهی» است. تقلیل در پدیدار شناسی، به مفهوم کنار زدن این عقیده است که: «دنیای واقعی به‌طور طبیعی نظام یافته است» از این روی، پدیدار شناسی در مقام تحلیل برخلاف مارکس، نه تنها عوامل ایدئولوژیک بلکه عوامل مادی و اقتصادی را هم، داخل پیرانتز می‌گذارد. هیپ و روث معتقدند که: نه جامعه‌شناسان و نه حتی اتنومتدولوژیستها، جهان واقعی را داخل پیرانتز نمی‌برند چرا که علاقه نخستین آنان در قلمرو دنیای اجتماعی است.

Phenomenon پدیدار . (ناصوابی مترادف گرفتن «واقعیت» و «پدیدار»)

نمونه دیگر تحریف جامعه‌شناختی Sociological distortion از مفاهیم پدیدار شناسی، مورد «پدیدار» است که متضمن متعلق پدیدار شناسی است. هوسرل اصرار داشت تا پدیدارشناسان را به اشیاء درخود Things in Themselves ارجاع دهد. بر این اساس، پدیده‌ها، عاری از واقعیتی هستند که کنشگران دنیای واقعی بدانان نسبت می‌دهند. بدین ترتیب، جامعه‌شناسانی که از حکم dictum دورکیم - در باره این که واقعیت اجتماعی چون یک شیئی باید مورد مطالعه قرار گیرد - تبعیت می‌کنند، در خطا هستند. چرا که آن را معادل رأی هوسرل مبنی بر ارجاع به اشیاء «درخود» تلقی می‌کنند. در حالی که، واقعیت اجتماعی دورکیم هنوز هم یک سازه نظری است و لکن، «پدیدار» در نزد هوسرل عاری از هرگونه نظریه پردازی است. نتیجه این که، به کارگیری مترادف «واقعیت» و «پدیدار» امری خطا است.

جوهر، Essence (جستجوی جوهر در حوزه آگاهی و نه در حوزه عینیات)

جوهر یا ماهیت از دیدگاه هوسرل، به خاصیت‌های تغییر ناپذیر آگاهی Invariant Properties of Consciousness مربوط می‌شود (چیزی که در دنیای واقعی وجود ندارد). یعنی مراد از جوهر یا ماهیتها، خاصیت‌های تغییر ناپذیر آگاهی هستند. هوسرل ماهیت را در «آگاهی» جستجو می‌کند و نه در دنیای واقعی. در حالی که وقتی جامعه شناسان به مفهوم ماهیت از دیدگاه هوسرل استناد می‌کنند، غالباً به چیزی اشاره دارند که در تصور آنان جنبه ذاتی و ماهوی عالم Essential Aspect of The World است. شاید این مهم باشد که ما در جستجوی چنین ساختارهایی در عالم باشیم، لکن باید بدانیم که در چنین جستجو‌هایی به دنبال ماهیت به مفهوم هوسرلی آن، نمی‌باشیم. مرور پاره‌ای از اصطلاحات پدیدار شناسی و سوء برداشتهای این زمینه را پایان می‌بریم و به جامعه شناسی پدیداری و تحلیل و نقد آن، نظری می‌افکنیم

جامعه شناسی پدیداری

همان طور که گذشت، پدیدار شناسی اساساً در مقابله و تصحیح پوزیتیویسم به وجود آمده و جامعه شناسی مبتنی بر آن نیز طبیعتاً بازتابی است در برابر دیدگاه‌های مسلط جامعه شناسی، همچون مکاتب فونکسیونالیسم، مبادله و ستیز... در این راستا، همسوئی‌هایی نیز با جامعه شناسی تفهیمی و تعامل‌گرایی نمادین پیدا کرده است. تا آنجا که برخی از صاحب‌نظران - از جمله، جان‌اتان ترنر - معتقد شده‌اند که پیدایش جامعه شناسی پدیداری، اصولاً ناشی از مباحثی بوده است که متفکران بزرگ جامعه شناسی، چون ماکس وبر و جرج هربرت مید مطرح کرده‌اند. از این دیدگاه گفته می‌شود که تفکرات وبر در مورد «عمل اجتماعی در سطح معنی» و تأکیدات مید در باره «فراگرد ایفای نقش» تأثیر و نفوذ خود را بر نظریه پدیدار شناختی، برجای گذاشته است (ترنر ۱۹۸۱، ص ۵۴۹).

جامعه شناسی پدیداری به مفهوم وسیع کلمه، آن نوع جامعه شناسی است که

یان کار خویش را بر پدیدار شناسی فلسفی قرار داده است و در پاسخگویی به سئوالات جامعه‌شناختی، اصول فلسفه پدیدار شناسی را به کار می‌گیرد. اتنومندولوژی نیز یک رهیافت دیگر در همین رابطه است، با این تفاوت که جامعه‌شناسی پدیداری کید دارد که در جریان پاسخ جوئیهای علمی، منابع اصلی فلسفی خود را خدشه دار سازد (به این نکته، بهنگام مقایسه دورهیافت، مجدداً باز خواهیم گشت). این منابع را نارسایی فرانتس برنتانو، ادموند هوسرل، هانری برگسون و موریس مرلوپوتتی فراهم ساخته‌اند و در این میان، تأثیر دیدگاه هوسرل، مستقیم و چشمگیر است (ریتزر، ۱۹۸۸ س ۲۰۵).

به تعبیر راجرز (۱۹۸۳)، در واقع همه پدیدار شناسان برترین جایگاه را به آگاهی نسان اختصاص می‌دهند و توجه آنان عمدتاً به مواردی چون: معنا "Meaning"، تجربه experience و تشکّل خود "Constitution The Self" معطوف است. همین‌طور، جرج ماتاس (۱۹۷۳)، هدف جامعه‌شناسی پدیداری را، توصیف ساختار کلی سوگیریهای ذهنی می‌داند. به نظر وی، در نتیجه همین جهت‌گیریهای پدیدار شناختی است که خساره عینی جامعه در جامعه‌شناسی پدیداری متکی بر یک مبنای عام ذهنی Universal Subjective base است (ریتزر ۱۹۸۸، ص ۲۰۵). و بدین ترتیب است که جامعه‌شناسی پدیداری، همچون پدیدار شناسی، به دلیل دقت زیاد و انعطاف ناپذیری آن، سیستماتیک بودن و کوششهای نقادانه‌اش در عیان‌سازی واقعیت‌های بنیادی زندگی اجتماعی، در جایگاه علم قرار گرفته است.

چشم انداز نظری جامعه‌شناسی پدیداری

جانانان ترنر، مبانی ششگانه‌ای در مقایسه نظریه‌های مسلط در قلمرو جامعه‌شناسی به کار گرفته و سوگیری نظریه‌ها را در باره بسط قوانین انتزاعی، علیت، تیپولوژی اجتماعی، تمایلات ساختاری، مفروضات متاتئوریک و نوع استدلال (قیاسی - استقرایی) آنها بازگو می‌کند. براین اساس، چشم‌انداز جامعه‌شناسی پدیداری را

می‌توان به شرح زیر ترسیم کرد (ترنر ۱۹۸۱، ص ۵۵۳):

Abstract laws بسط قوانین انتزاعی

جامعه‌شناسی پدیداری، در موضع مخالفت با انتزاع قانون اجتماعی، معتقد با تلاش در دستیابی به قانونمندیهای عام و شامل و فارغ از زمان در باره پدیدارهای اجتماعی نیست و این در حالی است که غالب پدیدار شناسان معتقد به تدوین قوانین در باره فراگردهایی هستند که مردم براساس آن «معنا»ی Sense واقعیتی مشترک را ساخته و آنرا بسط می‌دهند.

Causality علّیت

تعلق خاطر جامعه‌شناسان پدیداری در زمینه علّیت به علل فراگردهای متعاملی است که به ایجاد یک ذهنیت مشترک و یافهم عام "Common sense" از واقعیت منجر گردد.

Typologies تیپولوژی اجتماعی

در واقع، هیچکدام از جامعه‌شناسان پدیداری، در صدد بسط سنخ‌شناسی‌ها نبوده و تأکید آنان بر «فراگردها در موقعیتها» است.

Structural Affinities کشفها و تمایلات ساختاری

جامعه‌شناسی پدیداری، اساساً به مفهوم ساختار بی‌اعتنا مانده و بر «فراگردها در موقعیتها» تأکید ورزیده است. در تحلیل پدیدار شناختی، وجود ساختهای اجتماعی، با تعلیق، در داخل پرانتز "Bracketed" و در خارج از حوزه تحلیل قرار می‌گیرند. به نظر ریتزر Ritzer، در دیدگاه شوتز، جامعه از ادراک و معنا بخشی اعضاء ساختار اجتماعی نشأت می‌گیرد و از طریق شیوه‌های تفسیری آنان بر پا گشته و حراست و نگاهداری

ن شود (ریترز ۱۹۸۸، ص ۲۱۰).

در این جا، به یک نکته ظریف لازم است توجه داشت و آن این که، در جامعه‌شناسی پدیداری، به «ادراک ساختار» و نه «ساختار اجتماعی» فی نفسه، تأکید می‌شود. نی نقطه تمرکز توجه در جامعه‌شناسی پدیداری به این امر است که ساختار اجتماعی چگونه با معنا بخشی و شیوه‌های تفسیری کنشگران اجتماعی، ساخته و حفظ می‌گردد. نه وجود و عملکرد ساختار فی نفسه).

ماتئوری Metatheory

قواعد و اصول جامعه‌شناسی پدیداری مبتنی بر سازه‌ها Constructs است. از دیدگاه، واقعیت اجتماعی (به معنی مصطلح آن در جامعه‌شناسی متعارف) از نوع سازه بوده و براساس روشهایی ساخته می‌شود که مردم آنها را در ساختن مفهوم و معنا "Sense" یا فرض و استنباط "Presumption" از دنیای مشترک شان به کار می‌گیرند. به نظر ریترز Ritzer نیز، در دیدگاه شوتز، جامعه، از کنشگران اجتماعی نشأت می‌گیرد، یعنی این اعضاء ساختار اجتماعی هستند که با معنا بخشی و شیوه‌های تفسیری و دشان آن را ایجاد کرده‌اند (ریترز ۱۹۸۸، ص ۲۲۸ - ۲۲۷).

تقرار در مقابل قیاس Induction VS. deduction

استدلال، استنباط و شناخت پدیداری، براساس استقراء است. از این روی، در جامعه‌شناسی پدیداری بر استقراء در روشهای عامیانه، از طریق به کارگیری مشاهدات قعی تجربی، تأکید می‌شود.

جامعه‌شناسی پدیداری و اتنومتدولوژی

دو نظریه پدیدارشناسی و روش‌شناسی مردم، غالباً با هم و احیاناً به جای هم، رد بحث و مناظره‌اند که Ritzer با دلایلی که می‌آورد تأکید دارد این دو نظریه مستقل و

متمایز از هم هستند. هر چند که به تأثیر پذیری اتنومتدولوژی از پدیدار شناسی و جامعه شناسی پدیداری معترف است و به تقدّم جامعه شناسی پدیداری در فراهم آوردن دیدگاه اتنومتدولوژی توجّه دارد (همکاریهای نخستین شوتز و گارفینکل) و از یک جهت افکار شوتز را منادی اتنومتدولوژی می داند.

به طور کلی، جامعه شناسی پدیداری دارای وجوه اشتراک و افتراق با اتنومتدولوژی است و در این جا، به اهمّ آنها به شرح مختصر زیرین اشاره می شود (ریتز ۱۹۸۸، ص ۲۰۵ - ۲۰۲):

وجوه اشتراک

I. هر دو نظریه ریشه تفکّرات خود را از کارهای فلسفی ادموند هوسرل وام گرفته و هر دو، کم و بیش از آن الهام پذیرفته اند، هر چند که تأثر و تعهّد جامعه شناسی پدیداری (بویژه در کارهای آلفرد شوتز) نسبت به دیدگاه هوسرل بیشتر بوده است.

II. هر دو نظریّه، تمایلات مشابهی نسبت به جهان اجتماعی دارند. این که کنشگران اجتماعی، موقعیتهای اجتماعی را چگونه تعریف می کنند و براساس تعریف خود از موقعیت اجتماعی، چگونه عمل می کنند.

III. هر دو نظریّه، کنشگر اجتماعی را موجودی خلاق می دانند، از هر دو دیدگاه کنشگران افراد منفعل و دریافت کنندگان تأثیر پذیر در صحنه اجتماعی نیستند. بلکه خلاقان فعال این صحنه به حساب می آیند.

IV. هر دو نظریّه، بر جامعه شناسی خرد تمرکز دارند و بر جامعه شناسی زندگی روزمره و افکار و اعمال کاملاً متداول و معمولی تأکید می ورزند.

باید به این نکته اذعان داشت که تعریف اجتماعی، خلاقیت و تمرکز با جامعه شناسی خرد در هر دو نظریّه، نباید بعنوان یگانه عنصر در تشابه آنها به حساب آید بلکه به موارد دیگر، بخصوص علائق مشترک آن دو، باید توجه داشت. و شاید براساس شباهتهای فوق باشد که عده ای به خطا، این دو نظریّه را معادل هم قرار داده و ی

نومتدولوژی را نوعی جامعه‌شناسی پدیداری تلقی می‌کنند. با توجه به تفاوت‌هایی که بن‌آندو وجود دارد، بخصوص با توجه به دستاوردهای متفاوت آنان، معادل هم نگاشتن آنها امری نامناسب و ناجاست و درست‌تر این است که دو نظریه به صورت جدا از هم بررسی گردد.

جوه افتراق

I. اختلاف در سوگیری تئوریک: تمرکز جامعه‌شناسی پدیداری عمدتاً در تمایل نسبت به اهمیت محوری و بنیادی بودن مساله «آگاهی» در مطالعات اجتماعی است. در حالی که، اتنومتدولوژی با این که این اهمیت را انکار نمی‌کند لکن عملاً تمایل دارد که مطالعات خود را بیشتر بر فعالیت‌های مشاهده‌پذیر اجتماعی متمرکز سازد، فعالیت‌های اجتماعی که بیشتر جنبه تجربی و عملی داشته و قابل مشاهده باشند. جامعه‌شناسان پدیداری سعی دارند که به ریشه‌های فلسفی صادق و وفادار بمانند. در حالی که دیدگاه نومتدولوژیک، در واقع ترکیبی از پدیدارشناسی و عناصر دیگر جامعه‌شناختی است. این روی، اتنومتدولوژی به خلاف جامعه‌شناسی پدیداری، علاوه بر دیدگاه پدیدارشناختی، به زبان‌شناسی، انسان‌شناسی و حتی جامعه‌شناسی به مفهوم وجه غالب و سلط آن و براساس ترکیبی از این دیدگاهها، شکل گرفته است.

II. تمایزات روش شناختی: تعهد سخنگیرانه جامعه‌شناسی پدیداری به شالوده‌نظری و فلسفی آن، در عمل آن را از دستیازی به تحقیقات وسیع تجربی باز داشته است. یکی از دشواریهای جامعه‌شناسی پدیداری در زمینه متدولوژی چگونگی مطالعه «آگاهی» به طریق تجربی بوده است. و این چیزی است که جامعه‌شناسان پدیداری، آن گونه که باید و شاید، به حلّ مطلوب آن قادر نبوده‌اند.

تنگنای متدولوژیک باعث آمده که آثار عمده جامعه‌شناسی پدیداری در زمینه نظریه‌سازی و تعمق در عملیات و تجلی آگاهی و معناسازی متمرکز شود. این آثار غالباً به قطعات مفهومی Conceptual Pieces و انجام آزمایشهای فکری Thought

experiments محدود مانده و نسبت به اتنومتدولوژی از تحقیقات تجربی کمتری چون تحقیق پیمایشی Survey و مطالعات مشاهده‌ای Observational Studies برخوردار بوده است. هر چند که جرج ساتاس G.Psathas عقیده دارد که مرحله کنونی به دلیل عطف توجه جامعه شناسی پدیداری به مبانی فلسفی و نظری آن است. وی اظهار امیدواری می‌کند که جامعه شناسی پدیداری به تحقیقات بیشتری در آینده دست خواهد زد.

اختلاف در جهت‌گیریهای نظری باعث آمده که اتنومتدولوژی در مقایسه با جامعه شناسی پدیداری، کمتر در تنگنای متدولوژیک گرفتار آید. به دلیل آن، علی‌رغم اعتقاد به دیدگاه فلسفی هوسرل، در وفاداری سختگیرانه در تقدّم مطالعات مربوط به آگاهی تأکید نورزیده و به مطالعه فعالیت‌های مشاهده پذیر اجتماعی روی آورده است. در مقایسه با جامعه شناسی پدیداری، اتنومتدولوژی، بیش از رسالات فلسفی و نظری، به میزان قابل توجهی کارهای تجربی در زمینه‌های مختلفی از قبیل مکالمات تلفنی، نقشه‌ها، گزارش مطبوعات، جریانهای دادگاهی، نطقهای سیاسی، قدم زنی و گفتگوهای عامیانه برجای گذاشته است.

اتنومتدولوژیستها بعضاً روشهایی را به کار بسته‌اند که با شیوه‌های پژوهشی متداول در جامعه شناسی چندان متفاوت نبوده، هر چند که باید اذعان داشت شیوه‌های متمایزی را نیز ارائه کرده‌اند که معروفترین آن روشی است که اصطلاحاً آن را «آزمایشهای برهم ریزی» Breaching experiments است که توسط گارفینکل Garfinkel در راستای نشان دادن اصول اتنومتدولوژی ارائه شده است. این روش، نقض آزمایشی قواعد حاکم بر صحنه اجتماعی را توصیه می‌کند تا با مشاهده عکس‌العمل‌های کنشگران سعی دارد، چگونگی‌ها و شیوه‌هایی را مطالعه کند که مردم از طریق آنها واقعیت اجتماعی را ساخته یا بازسازی می‌کنند. همچنین در مطالعات اتنومتدولوژیک به کارگیری نوارهای سمعی در تحلیلهای محاوره‌ای و نوارهای ویدئو در تحلیل رفتارها و تعاملات در وضعیتهای مختلف... از جمله این نوآوریهاست.

کوتاه سخن این که، اتنومتدولوژیستها به دلیل جهت‌گیری خاص نظری، علی‌رغم پای‌بند بودن به اصول پدیدار شناسی، دست‌بازتری را نسبت به جامعه شناسان

پدیداری در انجام تحقیقات تجربی داشته. و آثار تجربی بیشتری را نیز ارائه کرده‌اند.

تحلیل و نقد جامعه‌شناسی پدیداری

پدیدارشناسان، به گونه‌ای که گذشت، میان ذهن و عین، وجود و ماهیت، فاعل و متعلق شناسایی، قائل به تفکیک نیستند. آنان با تغییر دادن سؤال مبنایی علم (واقعیت چیست؟) به (واقعیت چگونه به شناخت درمی‌آید؟)، چستی واقعیتها را، عملاً به چگونگی به شناخت در آمدن آنها موکول می‌کنند. براین اساس، در قلمرو جامعه‌شناسی، سپهر اجتماعی مستقل از اذهان، مورد انکار واقع می‌شود و در نتیجه عملاً به جای آن، جهان ذهنی کنشگران انسانی مورد توجه و تأکید قرار می‌گیرد و بدین ترتیب، توصیف فراگیر «آگاهی» به عنوان محور پژوهشهای تجربی معرفی می‌شود.

این امر که، آنجا، بیرون ذهن (Out there) در یک دنیای خارجی چه می‌گذرد، منفرداً و مستقل از وضع و شرایط آگاهی به شناخت در نمی‌آید. از این‌روی، تفهم فراگردها و صفات خاص آگاهی انسان، منطقاً، موضوع مقدم تحقیق علم اجتماعی است. به همین دلیل «بیرون ذهن، آنجا» که جهانی مستقل از آگاهی ذهنی است - دستکم در مقام پژوهش - به عنوان موضوع و امری ثانوی مسکوت مانده و به حالت تعلیق، داخل پرانتز "bracket" قرار می‌گیرد (ترنر ۱۹۸۱ ص ۵۵۰) و این همان چیزی است که از آن با اصطلاح تقلیل‌پدیدار شناختی یاد کردیم که هوسرل آنرا شخصاً، دهلیز پدیدار شناسی خویش، خوانده است. از تحلیل مبانی فوق، سه نکته به شرح زیر، قابل استنباط است که در مجموع می‌توان از آنها به عنوان داعیه اصلی جامعه‌شناسی پدیداری، سخن به میان آورد:

* واقعیت اجتماعی، به مثابه «شیئی» و بصورت عینیت مستقل و بیرون از آگاهی،

وجود خارجی ندارد.

** با روشهای صرفاً بوزیتیویستی علم، نمی‌توان به شناخت علمی واقعیتهای

اجتماعی دست یافت.

*** پیش دانسته‌های ما در هر شکل آن، آفت شناخت و حجابی در دستیازی به شناخت معتبر علمی است.

باید توجه داشت که جامعه شناسی پدیداری مطالعه واقعیت اجتماعی را هرگز نفی نمی‌کند، بلکه مفهوم و مصداق خاصی از واقعیت اجتماعی را مطرح کرده و طریقه و روش خاصی را نیز برای شناخت و مطالعه آن عنوان می‌کند از این دیدگاه، موضوعی که جامعه شناسی باید به دنبال آن باشد شناخت چگونگی تجارب کنشگرانی است که به خلق معنا و به ایجاد ذهنیت مشترک از دنیای بیرونی خود مبادرت دارند. بدین معنی که در قلمرو جامعه شناسی پدیداری، واقعیات اجتماعی از نوع سازه‌ها Constructs است، واقعیت اجتماعی آن است که مردم، خود، آنها را تجربه می‌کنند. از این روست که - یک چنین واقعیت - تنها از زاویه دید کنشگران قابل مشاهده است و تنها از طریق متارکه با پیش دانسته‌ها و با همدلی Empathy و مشاهده فعال است که می‌توان درصدد شناخت بلا واسطه و تجربه ناب درونی این سازه‌ها برآمد. جاناتان ترنر، دو عنوان را، عناوین واقعی در جامعه شناسی پدیداری می‌داند (ترنر ۱۹۸۱، ص ۵۵۰):

۱. فراگردهایی که مردم از طریق آن، مشارکت خود را در یک واقعیت عام Common reality احساس می‌کنند.

۲. تجارب بین‌الاشخاصی Interpersonal Practices که مردم به وسیله آن، یک واقعیت بیرونی را که «آنجا، خارج از ذهن» وجود دارد، باور می‌کنند.

این خط بررسی، به زعم وی، نباید الحاقیه‌ای بر تعامل‌گرایی محسوب گردد، زیرا پدیدارشناسان بر این باورند که، یگانه واقعیت موجود، تکنیکها و قواعدی است که مردم از طریق آن، معنایی از واقعیت را در محیله خود می‌سازند. بدین ترتیب، هیچ واقعیتی «آنجا، بیرون ذهن» وجود ندارد، تنها واقعیت، فعالیت مردمی است که سعی دارند همدیگر را متقاعد کنند که، یک دنیای بیرونی «آنجا، خارج از ذهن»، وجود دارد.

انتقادات وارد بر جامعه‌شناسی پدیداری

(۱) توان گفت که، جامعه‌شناسی در دستیازی به تجارب پدیدار شناختی، در یک سراب فریبندهٔ روش شناختی متوقف مانده است. چرا که پدیدار شناسی و به تبع آن جامعه‌شناسی پدیداری، در آغاز پل باریکتر از موی روش شناسی خود، شوریده و متحیر، برای عبور و رسیدن به وادی آگاههای ناب، پا به پا کرده و گامی چند فراتر نگذاشته است.

مناسک نسبتاً جادویی و گذرگاههای انتزاعی و تقریباً صعب‌العبور روش شناسی مبتنی بر دیدگاه فلسفی هوسرل، جامعه‌شناسی منتسب یا برخاسته از این دیدگاه، نارسایی‌ها و محدودیت‌های ناشی از عرصهٔ تنگ تجربه رابه دنبال داشته است.

(۲) جامعه‌شناسی پدیداری در مقام تجربه و عمل، به بررسی موضوعات مبتذل اجتماعی روی آورده و در نتیجه منزلت جامعه‌شناسی را به عنوان پیچیده‌ترین علوم بشری، تا مرتبهٔ نازل یک مشغلهٔ عامیانه و غیر تخصصی پایین آورده است.

(۳). جامعه‌شناسی پدیداری، تقریباً بصورت جامعه‌شناسی توصیفی صرف درآمده و کاربرد تجربی بسیار محدودی دارد.

(۴). به جامعه‌شناسی خرد منحصر مانده و از مطالعه در مسائل کلان که از پاره‌ای لحاظ هدف اساسی و غایی آنست یعنی از شناخت «جامعه» غافل مانده است.

(۵). به انسان منفرد و جدا از موقعیت طبقاتی اش توجه و تمرکز دارد.

(۶). جامعه‌شناسی پدیداری، از طرح تحلیل ساختاری طفره می‌رود و حتی گاهی آن را انکار می‌کند. نتیجهٔ ضمنی چنین طفره‌ای این است که، امیدی بر شناخت منتج به پیش بینی در راستای اصلاح، تغییر و بهسازی زندگی اجتماعی انسان بر جبین ندارد.

(۷). فاقد قدرت تبیینی (در مقام یک علم) و منکر تعمیم نتایج پژوهشی است چرا که از این دیدگاه هر نوع تعمیم یا ناممکن و یا غلط است. به دلیل آنکه پدیده‌ها و یافته‌های مربوط بدان، خُرد، و گویی منفک از هم وقابل تجدید نظرند.

(۸). در جامعه شناسی پدیداری، آزمون اعتبار و پایائی تحقیق و داده‌ها (Reliability & Validity) محلّی از اعراب نمی‌یابد و راه تجربه ابطال پذیری falsification بن بست و مسدود است.

(۹). جامعه شناسی پدیداری، عملاً هر گونه تئوری در جامعه شناسی را حاشا و کاربرد نظریّه در قلمرو تحقیق را به صراحت نفی می‌کند و این در حالی است که تجارب علمی چند قرن اخیر، نتایج چشمگیر حاصل از تئوری پردازی و برکات آن در گستره تحقیق را با آثار خیره‌کننده بی‌شماری به اثبات رسانده است. در این رابطه می‌توان این پرسشها را مطرح کرد که آیا تأکید بر تقلیل‌گرایی پدیدار شناختی، خود به معنای تجویز متعصبانه یک نظریّه واحد و منع و تکفیر هر نوع نظریّه دیگر نیست؟ آیا دست شستن از نظریّه و نظریّه پردازی در گستره کشف و شناخت، بی‌شباهت به یک خودکشی علمی نیست؟ راستی از این راه چگونه می‌توان در نهایت، به علم ستوار و مستحکمی Rigorous Science دست یافت که هوسرل آنرا انتظار می‌کشید؟

(۱۰). با این همه و علی‌رغم تمامی موارد فوق، یک خدمت بسیار بنیادی را نیز در ارزیابی پدیده‌ای با نام پدیدار شناسی نباید منکر شد و آن تأثیر عظیم و حماسی پدیدار شناسی در تصحیح و تعدیل دیدگاه جزمی پوزیتیویستی و ترکنازیهای آن است. آمیزش یک افراط با یک تفریط در عرصه مجادله، بر آیندی معقول، معتدل و مبتنی می‌تواند به دنبال داشته باشد و درست به همین دلیل جامعه‌شناسی پدیداری، ماندنی و هنوز یک سریال نام تمام است.

واپسین کلام :

جامعه‌شناسی پدیداری با آن که وجود قانونمندی در فراگرد موقعیتها را انکار نمی‌کند، لکن از انتزاع و بسط قوانین عام و شامل، سرمی‌تابد، چونان که قوانین جامعه‌شناختی، گویی قانونهای یک واقعیت لاجود هستند. واقعیت اجتماعی از چشم انداز آن، یک وجود بین‌الذهانی و مولودی خودزا در بستر تجارب کنشگران دنیای بیرونی است. چنین واقعیتی از طریق زندگی روزمره فهم عام و معنا بخشی مشترک، در گستره آگاهی مردمان پدیدار می‌شود.

از این دیدگاه، انسانها به عنوان اعضاء جامعه، موجودات منفعل و شکل پذیر در برابر نیروهای اجتماعی به شمار نمی‌آیند بلکه، موجودات فعالی هستند که سپهر اجتماعی خود را، خود، از طریق تجارب میانفردی به وجود می‌آورند و بدین ترتیب، مفهوم ساختار اجتماعی و تعیین کنندگی آن در برابر کنشگر اجتماعی در مظان انکار یا سکوت رها می‌شود. «آنجا، بیرون از ذهن» گویی هیچ گونه گره و اجباری حاکم نیست و اگر چنین چیزی وجود هم داشته باشد، نادیده انگاشتنی است، چرا که جهان اجتماعی به وسیله خود مردمان و از طریق معنا بخشی آنان در «آگاهی» نشسته است... [از نتایج ضمنی این نگرش، قائل شدن به یک تفاوت بنیادی در روش، بین علوم طبیعی و علوم اجتماعی است. [از این روی، هدف مقدم علم جامعه از دیدگاه پدیدار شناسی، شناخت فراگرد و صفات خاص «آگاهی» است که خود، از طریق تحلیل و توصیف Lebenswelt یا World Life، یعنی جهان زندگی مردمان، قابل حصول است، آن هم چیزی جز تحلیل و توصیف جهان ذهنی کنشگران آن نیست. دستیازی به شناخت معتبر - در این چارچوب - جز از راه همدلی و تجارب ناب و بی واسطه، امکان پذیر نیست و در این جاست که کنار زدن حجاب ذهن با و نهادن هرگونه پیشفرض و پیشدانسته، یعنی داخل پرانتز گذاشتن آنها (تقلیل پدیدار شناختی) گریز ناپذیر می‌شود. در رابطه با ویژگیهای این شیوه پژوهشی - همان گونه که در بخش انتقادات اشاره رفت - چند سؤال اساسی (احتمالاً بدون پاسخ) برجای می‌ماند :

* آیا به کارگیری اطمینان بخش این شیوه از شناخت، برای همه پژوهشگران و

حتی متخصصان صاحب‌نظر، امکان پذیر است؟

* به فرض این که، امکان کاربردی و عملی این شیوه وجود داشته باشد، اثبات یا ابطال یافته‌های چنین شیوه‌ای، چگونه ممکن خواهد بود؟

* وقتی این اصل را بپذیریم که فراگرد موقعیتها در دیمومت و استمرار خود، دائم‌التغییرند، یافته‌های ولومعتبر حاصل از این گونه شناخت، که به‌طور پیوسته در مظان تجدید نظر قرار خواهند گرفت، ره به کدامین سر منزل کشف و معرفت خواهند گشود؟ .

.....

سوء برداشتها را در نظر آوریم، یکی از مسائل اساسی به تعبیر «هیپ» و «روث» این است که جامعه‌شناسان علاقه‌مند به پدیدار شناسی، با این که تعاریف و اصطلاحات پدیدار شناسی را به کار گرفته‌اند لکن، در فهم معانی اصلی آن به‌طور بنیانی، غالباً دچار سوء برداشت و تعبیر نادرست بوده‌اند. از این رو واقعیت این است که جامعه‌شناسی اگر بخواهد به‌طور مطلق به پدیدار شناسی وفادار بماند، باید از بیخ و بن بازسازی گردد. نتیجه آن که، بدون بازسازی بنیانی جامعه‌شناسی هرگونه تلاش برای پیوند پدیدار شناسی به جامعه‌شناسی، اگر نه به گمراهی، دستکم به تحریف منجر خواهد شد. نه فقط تحریف پدیدار شناسی بلکه تحریف توأمان پدیدار شناسی و جامعه‌شناسی. از این دیدگاه، امکان تحقق جامعه‌شناسی پدیداری براساس مفهوم مورد نظر هوسرل، امری - اگر نه محال، لا اقل بسیار قابل تردید و سؤال برانگیز است (ریتزر ۱۹۸۸، ص ۲۰۸). سرانجام، آنچه از ارزیابی مختصر جامعه‌شناسی پدیداری در چارچوب این نوشتار برمی‌آید، این است که جامعه‌شناسی پدیداری در جایگاه یک علم، به دلایل زیر، در دفاع از یک پایگاه علمی عاجز مانده است:

* سربچی و عدم تمایل به بسط قوانین اجتماعی.

** تأکید بر انسان فعال اما منفرد از موقعیت طبقاتی.

*** انکار یا بی‌اعتنایی به نقش تعیین‌کننده ساختار اجتماعی.

**** نفی تئوری و بی‌توجهی به تغییر، اصلاح و بهسازی اجتماعی.

***** صعب‌العبور بودن دهلیز روش شناختی.

اما با این همه، چرا بساط پدیدار شناسی از قلمرو جامعه شناسی هنوز بر چیدنی نیست؟

به نظر می‌رسد که دلایل این ماندگاری را باید بیشتر در ژرفای منابع فلسفی پدیدار شناسی، بویژه اسلوب تفکر فلسفی هوسرل جستجو کرد. و شاید به همین علت باشد که نفوذ این فلسفه در قلمرو جامعه شناسی به جای آن که به تدارک یک چارچوب مستقل تجربی و یک مکتب قابل دفاع جامعه شناختی بیانجامد، عمدتاً در تعدیل و تصحیح دیدگاه‌های مسلط در جامعه شناسی و ظهور دیدگاه‌های نوین این راستا مؤثر افتاده است. به عنوان مثال، این تأثیر نه تنها در تکمیل و جرح و تعدیل دیدگاه پوزیتیویستی در مفهوم وسیع آن مشهود بوده، بلکه در ظهور دیدگاه رئالیستی در قلمرو اجتماعی به نحو تعیین کننده‌ای حضور داشته است. به بیان فونکسیونالیستی، کارکردهای ضمنی نفوذ پدیدار شناسی به مثابه علم «آگاهی» و «حیث التفاتی» در گستره تفکرات اجتماعی، بسیار کاری‌تر و اساسی‌تر از کارکردهای آشکار آن بوده است.

آنتونی گیدنز (۱۹۷۶) در کتاب خود با عنوان «قواعد نوین روش جامعه شناختی» انقلاب در نظریه اجتماعی و مبانی دگرگونی مفهوم رئالیسم اجتماعی را تحت تأثیر هم پیوندی سه جریان زیر می‌داند (جانسون و دیگران ۱۹۸۴، ص ۲۰۵):

- * پدیدار شناسی هوسرل، شوتز و مرلوپوتتی.
- ** فلسفه ویتگنشتاین، آوستین و وینچ.

*** مکتب هرمنیوتیک گادامر، ریکور، هابرماس و دیگران.

گیدنز، ادعا می‌کند که در همتندگی سه جریان فوق، مفهوم ما را از واقعیت اجتماعی دگرگون ساخته و باعث آمده‌اند که ما بتوانیم بیانیه‌های معتبری در رابطه با آن ارائه دهیم. در این راستا، واقعیت اجتماعی می‌باید به مثابه فرآورده‌ای پایدار از خرد و حیث التفاتی انسان در نظر گرفته شود. چراکه هم «خرد» و هم «حیث التفاتی» هر دو محصول آگاهی خلاق فاعل انسانی است. حاصل سخن آن که، علی‌رغم همه چند و چونهای دیدگاه پدیدار شناختی در گستره جامعه شناسی، این دیدگاه ولو به طور ضمنی، اثرات انکاناپذیری در جامعه شناسی باقی گذاشته و به شکل پایدار و ماندگاری

در ادبیات این زمینه جایی یافته و در مجموعه میراث علم الاجتماعی بشریت دارای ارزش و اعتبار گردیده است.

تجربه تاریخی، حاکی از آن است که هر تئوری ماندگار در میراث علمی، دست کم در مکانها و زمانهای مختلف به نحوی رهگشای معرفت بوده و نشان داده است که در هر حال، عنصر یا عناصر معتبری از شناخت را در برداشته است و شاید بر همین اساس بوده است که صاحب نظر نامدار مجارستانی - ایمره لاکاتوش (Imre, Lakatos ۱۹۷۴ - ۱۹۲۲) معتقد بود که «باید به نظریه‌ها اجازه داد که به نشو و نمای خود، ولو در اقیانوسی از موارد خلاف قاعده، ادامه دهند (لازی، ترجمه پایا ۱۳۶۲ ص ۲۹۳).

پایان واپسین کلام این که، در مقام تحلیل و شناخت مقوله‌های اجتماعی، به جای شیفتگی بر یک نظریه خاص، اساساً آیا منطقی تر نیست که از یک رهیافت کارگاهی سخن به میان آوریم که در آن همه دیدگاه‌های جامعه شناختی - اعم از کلاسیک و مدرن - به مثابه ابزارها و حلال‌های کارگاه یا آزمایشگاه پژوهشها و مطالعات جامعه شناختی باشند؟ و ما برحسب مورد و به تناسب معضل اجتماعی و نیاز و موقعیت مطالعاتی، به تمامی نظریه‌های ماندگار در میراث علم الاجتماعی اجازه دهیم تا از فرصت یکسان برای انتخاب شدن و کار برد، برخوردار گردند؟ بدیهی است که تئوریه‌ها، با همه اعتبار و اهمیت شان، نه وحی منزل اند و نه قانون علمی شمرده می شوند. لکن به هنگام تحقیق و تحلیل، می توانند روشنگران طریق تفحص باشند و در نهایت، به پروژکتورها و نور افکنهایی می مانند که در گذار از وادیهای جهل و تاریکی، برخی از آنها، به تناسب موقعیت، ممکن است در پویش برخی از گذارهای این وادی، مناسبتر باشند. براین روال، دیدگاه پدیدار شناسانه، چونان ابزار تحلیل و پژوهش، در کارگاه جامعه شناسی، گویی همچنان، ماندنی است.

نابع انگلىسى :

1. **Johnson, Terry, et al** (1984) : The structure of Social Theor
Dilemmas and Strategies, Macmillan Education Ltd, London
2. **Lyons, Joseph** (1968) : "Husserl", International Encyclopedia of th
Social- sciences, ed. David L. Sills, Macmillanfree Press, Vo
7,P.27-31.
3. **Macleod, Robert B.**(1968): "Phenomenolgy" Internation:
Encyclopedia of the Social Sciences (Loc Cit), Vol. 12,P.6-71.
4. **Natanson, Maurice** (1968): "Shutz, Alfred" Internation:
Encyclopedia of The Social Sciences, Vol. 14, P. 72-74.
5. **Ritzer, George** (1988): Contemporary Sociological Theory, Ma
Graw- Hill, International Edition "Printed in Singapore".
6. **Turner, Jonathan H.**and L.Beehley (1981): The Emergence o
Sociological Theory, The Dorsey Press, U.S.A. .

منابع فارسی :

۱. ابراهیمی، پریچهر - پدیدار شناسی - نشر دبیر، تهران ۱۳۶۸.
۲. براس، الیوراستالی و آلن بولوک - فرهنگ اندیشه نو - ویرایش ع. پاشایی - انتشارات مازیار، تهران ۱۳۶۹.
۳. توّسلی، غلام عباس - پدیدار شناسی و جامعه شناسی پدیدارشناسانه - ناما علوم اجتماعی، دوره جدید، شماره ۲، جلد اول، بهار ۱۳۶۸، ص ۳۴ - ۱.
۴. توماس، هنری - بزرگان فلسفه - ترجمه فریدون بدره‌ای - انتشارات کیهان ۱۳۶۵.
۵. رَندل، جان هرمن و جاستوس باکالر - در آمدی به فلسفه - ترجمه امیرجلال‌الدین اعلم، انتشارات سروش، ۱۳۶۳.
۶. کوزر، لوییس - زندگی و اندیشه بزرگان جامعه شناسی - ترجمه محسن ثلاثی انتشارات علمی، تهران ۱۳۶۸.
۷. لازی، جان - در آمدی تاریخی به فلسفه علم - ترجمه علی‌پایا - نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۶۲.
۸. نوالی، محمود - پدیدار شناسی چیست؟ - نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تبریز، شماره ۶-۱۳۵، ۱۳۶۹ ص ۱۰۲.
۹. ورنو، روزه - ژان وال و دیگران - نگاهی به پدیدار شناسی و فلسفه‌های هست بودن - برگرفته و ترجمه یحیی مهدوی - انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۲
۱۰. وینچ، پیترو - ایده علم اجتماعی و پیوند آن با فلسفه - ترجمه زیر نظر (سمت) - سازمان سمت، تهران ۱۳۷۲.